

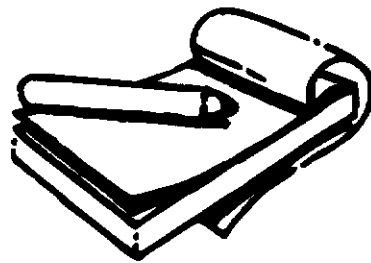
## نامه‌ها

### توضیح

اخیراً دیده شد که آقای مسعود طالبی که زحمتی ماجور و مشکور در باب طبع شرح منظومه حکمیّه استادنا الاقدم سرکار حاجی سبزواری-قدس سره القدوسی- و بالاخص تتبع در کشف مدارك آن بر خویش هموار فرموده است و از این رهگذر حقّی بر گردن اصحاب معارف ثابت گردانیده، به دیباچه آن از پی ذکر تلمذ سرکار حاجی به خدمت «ملا اسماعیل درب کوشکی اصفهانی معروف به واحدالعین» به تعلیقه چنین آورده است که «همه این القاب و اسامی از آن یک نفر بیشتر نیست، آقای منوچهر صدوقی سها در کتاب تاریخ حکما و عرفا متأخرین صدرالمتاهلین ص ۳۴ دچار اشتباه شده اند و تصور کرده اند که این اسامی مربوط به دو نفر جداگانه از اساتید حاجی می باشد». (شرح المنظومه، تقدیم و تحقیق مسعود طالبی، تهران، نشر ناب، ۱۴۱۳، ج ۱/۲، ص ۴) که چنانکه به آشکاری در دیده می آید خود مع الاسف مشتمل است بر معنائی چند چنان و از این روی بایسته آمد که این معنی به اطلاع شخص شخیص فاضل مذکور برسد و یا معروض محضر بقیّه السلف من اهل الحکمة والمعرفة والصفاء حضرت استاد حسن زاده آملی-متّعنا الله بدام افاضاته الولویه- افتد

که کتاب، تحت تصرف معظم له به طبع رسیده است. سرانجام قصد نخستین غالب آمد و نامه ای خطاب به ناقد فاضل به ترقیم رسید، و لکن مقارن با این احوال سببی حادث شد که باعث آمد که نامه مورد اشعار گسیل نشود و این می بود آن، که به مجله کیهان فرهنگی (فروردین ۱۳۷۲) دیده شد که معنای محل نقد مورد اشارت، یعنی یکی انگاری آخوند ملا اسماعیل واحدالعین اصفهانی با حاج ملا اسماعیل حکیم درب کوشکی اصفهانی، البته از باب الجواد قدیکبو و الصارم قدینیو وارد افادات عالیّه محذوم معظم سیدالحکماء الاحرار حضرت استادی جناب سید جلال الدین الآشتیانی-روح فداه- نیز گردیده است و فرموده اند که «اینها (= واحدالعین و درب کوشکی) را با هم اشتباه کرده اند. یعنی اینها اسم یک نفر است. از آخوند ملا اسماعیل استاد حاجی گروهی دیگر به ملا اسماعیل اصفهانی تعبیر کرده اند. ملا اسماعیل درب کوشکی یا در کوشکی در محله درب کوشک می زیسته است و به ملا اسماعیل واحدالعین هم تعبیر می کرده اند (ص ۵). از آنجا که خواسته و نخواست چنان می افتاد که به نامه معهود اشارتی نیز به مطلب منقول رود و از سویی دیگر حق تعظیم حضرت استاد آشتیانی بر گردن امثال ما طلاب

حکمت و عرفان نه چندان است که موردی چنین و بلکه مواردی متعدّد از این قبیل موجب گستاخی گردد تا بدانجایگاه که بتوانیم تعلیقه ای ولو توضیحی بر افادات معظم له تعلیق کنیم، توان آن نیافتیم که به مانحن فیه سخنی گویم و چنانکه در اشعار آمد این معنی باعث آن گردید که نامه معهود ارسال نگردد و اندک اندک نیز موضوع در محاق فراموشی می افتاد تا مگر به حال تحریر، یعنی نیمه شب جمعه ۲۲/ مرداد/ ۷۲ به مجله آینه پژوهش (خرداد و تیر ۷۲) دیده شد که به ذیل گفتار «شرح المنظومه ...» ایراد شده است که «... ۲- همه جا جناب طالبی نام کتاب تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدرالمتاهلین را به اشتباه تاریخ حکما و عرفای متأخرین صدرالمتاهلین ضبط کرده اند» (ص ۷۹). به هر حال این است صورت رقیمه ای که در مخاطبت با فاضل ناقد محترم به ترقیم رسیده بود: مستحضر می دارد، زحماتی که در باب شرح منظومه حکمیّه استادنا الاقدم سرکار حاجی سبزواری-قدس سره القدوسی- بر خویش هموار فرموده اید و بالاخص تلاشی که در مقام اکتشاف مدارك منقول عنهای آن میذول گردانیده اید موجب امتنان اهل حکمت است.



ثالثاً: در صفحه ۳۴ کتاب مزبور هیچ ذکری از آخوند ملا اسماعیل نیست.

رابعاً: در صفحه ۳۶ آن در مقام احصاء تلامیذ آخوند ملا علی نوری وارد است که «آخوند ملا اسماعیل واحدا لعین اصفهانی شارح عرشیه و محشی مشاعر استاد اول سبزواری و این او را ذوالعیون می نامیده است» و در صفحه ۳۷ وارد است که آخوند ملا اسماعیل درب کوشکی متوفای جمعه ۱۵ / شوال / ۱۳۰۴ نیز تلمیذ آقامیرزا حسن نوری و آخوند ملا اسماعیل واحدا لعین و آقا سیدرضی».

خامساً: ما به کجا گفته ایم که «این اسامی مربوط به دو نفر جداگانه از اساتید حاجی می باشد». این گوی و این میدان! و البته گمان می داریم که این شبهه از آنجا حاصل شده است که به ترجمت واحدا لعین گفته ایم که «استاد اول سبزواری» و تصور فرموده اید که لاید درب کوشکی هم بایسته است که «استاد ثانی سبزواری» بوده باشد! به حالی که چنین تصویری عاری از میناست و مراد این است که واحدا لعین استاد نخستین سبزواری می بوده است زماناً در قبال آخوند ملا علی نوری استاد دوم او، نیز به حسب زمان. و این مطلبی است معروف و بی نیاز از بیان.

سادساً: از پی این همه لثیباً و التی به خلاف قول آتی سرکار: «همه این القاب و اسامی از آن یک نفر بیشتر نیست»، این القاب و اسامی ۱۹ از آن دو نفر می بوده است و نه یک نفر و چنین است مفصل این مجمل که:

باری در صفحه ۴ دیباچه خویش مرقوم فرموده اید که سرکار حاجی «نزدیک به شش سال از درس ملا اسماعیل درب کوشکی اصفهانی معروف به واحدا لعین صاحب حواشی بر شوارق الالهام عبدالرزاق لاهیجی (متوفای ۱۲۷۱ یا ۱۲۷۷ و یا ۱۲۸۱ هـ. ق) بهره برد» و به حاشیت صفحه افزون گردانیده اید که «همه این القاب و اسامی از آن یک نفر بیش نیست. آقای منوچهر صدوقی سها در کتاب تاریخ حکما و عرفا (کذا) متاخرین (کذا) ص ۳۴ دچار اشتباه شده اند و تصور کرده اند که این اسامی مربوط به دو نفر جداگانه از اساتید حاجی می باشد». و اکنون آن شخصی که نامی از او آورده اید و فرموده اید که اشتباه کرده است، بر کران از دعوی اصابت به حق به عرض سامی سرکار عالی می رساند که:

اولاً: از کسانی که علی ای حال ربطی با مسائل حکمت و عرفان حاصل می گردانند هیچ انتظار نمی رود که یاران الهی خویش و آن هم به تصریحی چنین صریح و بلکه قاطع منتسب به اشتباه گردانند آن هم به حالی که معنای مورد نسبت مع الاسف متوجه خود آنان بوده باشد.

ثانیاً: نام کتاب مذکور به تعلیقه همانا «تاریخ حکماء و عرفاء متاخر بر صدر المتالیهین» است و نه «تاریخ حکما و عرفا متاخرین صدر المتالیهین» که سرکار فرموده اید و یا «تاریخ حکما و عرفای متاخرین صدر المتالیهین» چنانکه بعضاً دیده می شود که عبارتی است پاک عاری از معنی و یا لا اقل فاقد فصاحت. فاقول سیدی انا سمینا کتابنا هذا بتاریخ الحکماء و العرفاء المتاخرین عن صدر المتالیهین. و اما القوم فیما نراه یسمونه بتاریخ الحکماء و العرفاء المتاخرین لصدر المتالیهین و هم غافلون عن رکاکته، فضلاً عن تخلفه عن القاعدة؛ و ان العصمة الأکله و لاولیاته.

به سده سیزدهم به اصفهان دو حکیم همنام می زیسته اند و این همنامی و همروزگاری و همولایتی سبب شده است که برخی از متاخرین آن دو تن را یک تن بینگارند و علی ای حال عبارت می بوده اند از نخست آخوند ملا اسماعیل واحدا لعین که به خلاف قول مشهور در باب سال رحلت او که مضبوط است به ۱۲۷۷، سالیانی چند پیش از آن، یعنی قبل از سال ۱۲۴۶ که سال وفات آخوند ملا علی نوری بوده باشد، وفات یافته بوده است. و دومین حاج ملا اسماعیل حکیم درب کوشکی (متوفای ۱۳۰۴) و شایسته است که من بعد نخستین را ملا اسماعیل اول و دومین را ملا اسماعیل دوم بنامند تا این خلط و اشتباه از میان برخیزد. هر گونه ای که می بوده باشد، آخوند ملا اسماعیل اول فرزند محمد سمیع می بوده است (الکرام البرره، النجف، العلمیه، ۱۹۵۴، ق ۱ ع ۲۸۳؛ مکارم الآثار، اصفهان، نشاط، ۱۳۶۴، ج ۶، ع ۱۳۵۳؛ تذکره القبور، اصفهان، ثقفی، ۱۳۴۸، ص ۱۳۸). و لابد از سر مکفوفیت یکی از دو چشم معروف به واحدا لعین چنانکه به اکثر جاها هست و ارشد تلامیذ آخوند ملا علی نوری می بوده است. (قصص العلماء، طهران، علمیه، بلاتاریخ، سری، ص ۳۵). و هم او می بوده است که به هنگام رسیدن شیخ احمد احسانی به اصفهان، به مجلس او رفته بوده است؛ چنانکه صاحب قصص العلماء آورده است که «... به مجلس شیخ رفت و در مساله علم میان او و شیخ صحبت شد و ملا اسماعیل بر او غالب بود». و او را است شرح عرشیه صدر المتالیهین در جواب اشکالات احسانی در شرح خویش بر عرشیه (= الکرام البرره، ق ۱، ع ۲۸۳) و تعلیقات شوارق که مطبوع است و معروف و محل استفاده، و تعلیقات اسفار و غیرها. و نیز همو بوده

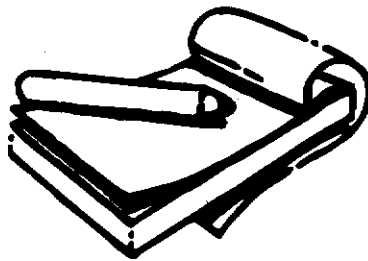
آخوند ملاصدرا (را) در مدت چهار سال نزد آن حکیم ماهر قرائت کردی. (زندگانی... چهار سوقی، ص ۱۹۳-۱۹۲) و حاشیه می گویم که معلوم نیست که آنانی که قائل به یگانگی اند چه می گویند در چگونگی تلمذ کسی که متولد ۱۲۷۲ بوده است آن هم بر پایه کتاب اسفار به خدمت استادی متوفای ۱۲۷۱ و حتی ۱۲۸۱. ملخص آنچه که بیامد این است که:

آخوند ملا اسماعیل بن محمد سمیع اصفهانی، شهر به واحد العین، متوفای قبل از ۱۲۴۶ علی التحقیق و یا ۱۲۷۱ و جز آن نهاده بر پایه مشهور، و ارشد تلامذ آخوند ملاعلی نوری و استاد نخستین حاجی سبزواری زماناً و شارح عرشیه و محشی مشاعر و شوارق و اسفار و جز آن، غیر از حاج ملا اسماعیل بن محمد جعفر اصفهانی شهیر به درب کوشکی می بوده است متوفای ۱۵ / شوال / ۱۳۰۴ و شاگرد آخوند ملا اسماعیل واحد العین سابق الذکر و آقا سید رضی لاریجانی و آقا میرزا حسن نوری که جمله تلامذ آخوند ملاعلی نوری می بوده اند. یعنی واحد العین شاگرد بلا واسطه نوری می بوده است و درب کوشکی شاگرد شاگردان او یعنی نوری و از جمله همین واحد العین. و شایسته است که من بعد بر کرانی از این خلط را چنانکه بیامد نخستین یعنی واحد العین را که استاد دومین نیز می بوده است «ملا اسماعیل اول» بخوانند و دومین یعنی درب کوشکی را «ملا اسماعیل دوم».

منوچهر صدوقی سها



ذیلی بر مقاله کندی کاوی در تاریخ ادبیات سال دوم ادبیات و علوم انسانی در شماره اخیر مجله وزین آینه پژوهش (شماره ۱۹، ص ۷) مقاله ای از



از سر احتمال به محضر سید عبدالجواد شیرازی ثم الکرمانی حیات فرموده بوده است و سید نیز، هم از سر احتمال بدین باب از تلامذ آقا محمد بیدآبادی می بوده است و هرگونه ای که می بوده باشد این سید رضی منشأ نشر عرفان بوده است به میانه متاخرین تا بدان جایگاه که سلسله اساتید فصوص و تمهید و مصباح ماها یعنی ابناء قرن حاضر نیز از طریق معارف مثاله آقا محمدرضا قمشه ای صهبا (متوفای ۱۳۰۶) منتهی بدان بزرگوار می گردد. و مراد از آقا میرزا حسن آخوند نیز میرزا حسن حکیم است فرزند بیرومند آخوند ملاعلی نوری و استاد حکیم مؤسس آقاعلی مدرس صاحب بدایع الحکم و هرگونه ای که می بوده باشد این ملا اسماعیل دوم یعنی حاج ملا اسماعیل حکیم درب کوشکی به «روز جمعه ۱۵ / شوال / ۱۳۰۴ وفات یافته در تخت فولاد رویروی سگوری اژه ای ها مدفون گردید» (تذکره القبور، ص ۱۳۵). و یگانگی کسی از تلامذ او که می شناسیم آقا سید ابوالقاسم دهکردی سابق الذکر است، متولد غره رجب ۱۲۷۲ و متوفای شب ۶ / شوال / ۱۳۵۶ (تذکره القبور، ص ۹۴، ۹۳) که از آثار او کتاب مستطاب الوسيله، مشهور است و مطبوع به هر دو معنی. و خود به تضاعیف ترجمت حالی از خویش که آن را بهر صاحب مکارم الآثار رقم زده است آورده است که «... علم حکمت را غالباً نزد حکیم مثاله حاجی ملا اسماعیل حکیم ساکن در محله درب کوشک ... خصوص اسفار

است استاد اول حکیم سبزواری (= تاریخ حکماء و عرفاء متاخر بر صدر المتألهین، طهران، انجمن فلسفه، ۱۳۵۹، ص ۳۶) زماناً و سرکار حاجی او را لابد از سر اشتها او به واحد العینی، ذوالعیون می خوانده است (تابغه علم و عرفان، طهران، تابان، ۱۳۷۴ ق، ص ۲۲).

و واپسین سخن بدین مقام ذکر سال وفات اوست به تحقیق، که بر پایه قول مشهور مضبوط است به ۱۲۷۷، چنانکه به اکثر جاها هست، و نیز ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ هم گفته شده است (= مستفاد از مکارم الآثار، ج ۶، ع ۱۳۵۳). در حالی که چنانکه فاضل مفضال آقای سید محمدعلی روضائی نیز صحیحاً به تعلیق مکارم استظهار کرده اند جمیع این اقوال ناقص است و آنچه من بنده راقم یافته است این است که سخن درست بدین باب لا اقل از سر حکم ظاهر همانی است که سرکار حاجی سبزواری قدس سره به وجیزه شرح حال خویش معین فرموده است (تاریخ حکماء، ص ۱۱۰). و راجع است به زمان حیات آخوند ملاعلی نوری، یعنی قبل از ۱۲۴۶. و العلم عنده.

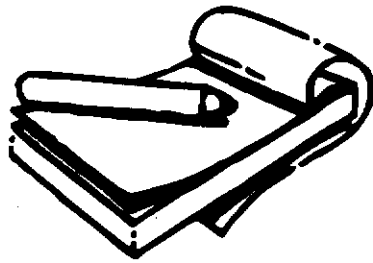
و اما ملا اسماعیل دوم یعنی حاج ملا اسماعیل حکیم درب کوشکی فرزند محمد جعفر می بوده است (تذکره القبور، ص ۱۳۵) و از تلامذ ملا اسماعیل اول یعنی آخوند ملا اسماعیل بن محمد سمیع واحد العین سابق الذکر (ایضاً) و نیز از سر افادت تلمذ خویش سید ابوالقاسم دهکردی افزون بر او نیز تلمذ کرده بوده است به محضر آقا سید رضی رشتی و آقا میرزا حسن آخوند (زندگانی... چهار سوقی، اصفهان، تائیده، ۱۳۳۲، ص ۱۹۲-۱۹۱). و مراد از آقا سید رضی رشتی، سید رضی لاریجی مازندرانی مشهور به لاهیجی است (متوفای ۱۲۷۰) از تلامذ طراز اول آخوند ملاعلی نوری به حکمت که معارف عرفانیه

واشتباه باشد و واعظ غیر متعظ نباشد تا از تأثیر سخنش کاسته نشود.

نویسنده درباره «میزان توفیق مؤلف در نقادی» تصریح کرده است: «کوشش ایشان چشم گیر و قابل اعتناست زیرا نوشتن تاریخ ادبیات با این دیدگاه آنهم در محدوده کتابهای دبیرستان تاکنون متداول نبوده است. (ص ۸) اما در سطور بعد چنین آورده است:

«مؤلف نتوانسته است آنچه در سر می‌پرورانیده جامه عمل بپوشد؛ از آن روی که مؤلف شیوه‌ای مشخص و واحد برای نقد پیش رو نداشته در بخشهای مختلف کتاب فرود و فرازهایی مشاهده می‌شود که از وحدت ارگانیکی و هماهنگی لازم برخوردار نیست... عوامل ظهور و غروب آثار و سبکها را چنان که باید توضیح نداده... و خود را از زحمت نقد و بررسی آنها خلاص می‌کند. مباحث کتاب پویایی و کشش چندانی ندارد و تحلیل گرایانه نیست» نیز در صفحه ۱۴ سطر آخر گفته شده: «... سبب پیدایی نقایص بی‌شمار کتاب شده است» که بین عبارات اول و عبارات بعدی دوگانگی نظر وجود دارد و حتی عناوینی که انتخاب شده، مانند: ابتکار یا تقلید، تلخیصهای ناقص، برکه بهتر یا که دریایای شفیق، پریشانی و تشبث در رسم الخط کتاب، شتابزدگی در ویراستاری فنی و محتوایی، نابسامانی در سجاوندی کتاب، نشان دهنده این است که ناقد به هیچ وجه اعتقادی به توفیق مؤلف در کار خود نداشته است.

با آنکه ناقد محترم خود پیوسته مؤلف را به همواری، سختگی، روانی، فصاحت و بلاغت دعوت می‌نماید، می‌بینیم خود در کنار کلماتی فارسی و اصیل و کهن نظیر: فرهیخته، گمانه، سختگی، آبخور، آبخوست، آرایه، آرایه بندی، پیدایی و



اگر کتب تاریخ ادبیات که از گذشته برای دبیرستانها و دانشگاهیان نوشته شده و اکثر آنها ملهم از سخن و سخنوران (فروزانفر) و تاریخ ادبیات در ایران (دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر رضازاده شفق) و تاریخ ادبی ایران (ادوارد براون) و نظایر آن بوده و قابل عرضه به جامعه ایران بعد از انقلاب اسلامی نیست و نمی‌تواند زبان حال و سیراب کننده روح جوانان و پاسخگویی معلمان باشد، شما در شرح و تراجم احوال، انتخاب اشعار، انواع سبکها (اعم از نثر و نظم)، اوضاع سیاسی، مناقشات دینی و فرقه‌ای، نحوه معیشت شاعران و نویسندگان و استبداد امیران و حکام درباری چه بخشهایی را برای گنجاندن در تاریخ ادبیات و متون فارسی برای دانش‌آموزان لازم و ضروری می‌دانید؟

کلی‌گویی، درمان درد و رفع کننده مشکلات ما نه تنها در کار ادب، بلکه در هیچ کاری دیگر نیست. اگر در انتقاد به جای حل معضلات و تجزیه و تحلیل منطقی امور، تنها انحرافات و لغزشها را خاطر نشان سازیم، که متأسفانه در بین خوانندگان خریداران آن هم کم نیستند، باید گفت جز ارضای نفس چیزی دیگر نیست و از طرفی مشوب ساختن اذهان و دل‌سرد کردن نویسندگان و محققان و مؤلفان را نیز در پی خواهد داشت.

در پایان سخنی چند به اجمال نیز از ناقد محترم به میان می‌آورم و اینکه منتقد خود باید حتی المقدور به دور از سهو

آقای اصغر ارشاد سرابی با عنوان «کندوکاوی در تاریخ ادبیات سال دوم ادبیات و علوم انسانی» درج گردیده بود و چون آن مجله محترم مدعی ارائه آراء و انتقادات صاحب‌نظران در کمال بی نظری است مرا بر آن داشت تا نکاتی چند درباره موضوع نقد و مقاله یاد شده به پیشگاه اهل نظر تقدیم نماید.

بنده در این گفتار بر آن نیستم که در مقام دفاع از آقای دکتر یاحقی و تاریخ ادبیات وی برآیم و یا در صحت و سقم گفته‌های آقای ارشاد سرابی سخنی بر زبان آورم، بلکه چنان که گفته آمد هدف از بیان این مجمل آن است که به نکاتی چند درباره وظیفه نقد و نقادی پرداخته شود و مقصود دیگری بر آن متصور نیست.

اما وظیفه و مقصود از یک انتقاد ادبی چیست؟ همانطور که می‌دانیم یکی از وظایف نقد، داوری، تشخیص و جدا کردن سره از ناسره است و این همان است که طرف توجه اغلب ناقدان ما قرار گرفته است. آنان کتابی را برمی‌گزینند و پس از مطالعه تمام یا قسمتی از آن به تمییز غث و سمین می‌پردازند نظیر آنچه نویسنده محترم در مقاله خود انجام داده است و اگر منتقد کمی و سواس هم داشته باشد در این زمینه نکته‌ای نگفتنی نخواهد گذاشت. اما آیا هدف غایی و نهایی نقد تنها همین است!

آقای ارشاد سرابی با انجام برابریهایی که از کتاب تاریخ ادبیات با چند کتاب به عمل آورده به نیکی به اقتباسات، سهوها، اختلافات و ناهماهنگیها اشاره نموده است، اما برای سامان بخشیدن به وضع تاریخ ادبیات مدارس که به قول ایشان از دیرباز وضعی اسفناک داشته و همچنین برای رفع احتیاجات و مقتضیات فکری و ذوقی دانش‌آموزان چه طرح و راه حلی پیشنهاد کرده است؟

\* کتاب نهج القويم فی کلام

امیرالمؤمنین(ع).

\* کتاب نهج السعاده فی مستدرک نهج

البلاغه در چند جلد از شیخ باقر محمودی.

- اینکه در کتاب کلمه «امام» به جای

«ایام» در حدیث شریف «من عرف الايام لم

یغفل عن الاستعداد» آمده است، لغزشی

است از خطاط کتاب و در دستنوشته مؤلف

«من عرف الايام» آمده است. پیش از چاپ

کتاب اغلاط بسیاری از خطاط گرفته شده

است و این امر طبیعی است مخصوصاً در

چاپ اول، دیگر نیازی به ترجمه متن غلط

حدیث توسط ناقد نبود.

- در ص ۵۳ نقد آمده است: قبل از من

تحریر الصدق، این قسمت از وصیت

امیرالمؤمنین علی(ع) حذف شده است: کم

من عاص نجسی و کم من عامل هوئی.

مؤلف هیچ اشاره ای به حذف این قسمت از

وصیت آن حضرت نکرده است. مثلاً

تعبیری چون «و منها» و چند نقطه چین به

کار برده نشده است. تو گویی این گفته آن

حضرت مطابق بسند و فکر مؤلف نبوده

است. در جواب باید گفت اگر ناقد به

مستدرک نهج البلاغه مرحوم کاشف الغطاء

مراجعه می کرد، این گونه سخن

نمی گفت. در چاپ بیروت، ص ۱۵۱ هیچ

اشاره ای به این قسمت حذف شده ندارد،

حتی تعبیری چون «و منها» و چند نقطه چین

هم به کار برده نشده است. و چون مدرک

نویسنده هم همین مستدرک بوده، باید این

گونه عمل می کرد. از ناقد باید پرسید که

این تکه حذف شده را از چه مدرکی اتخاذ

کرده است.

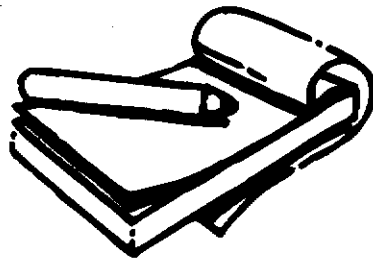
- در ص ۵۶ نقد مذکور آمده است: در

بخش حکمت، برخی احادیث منسوب به

امیرالمؤمنین(ع)، بی تردید به حضرتش

نسبت داده شده است... توضیح داده

می شود: اولاً در مطالعات تحقیقی و



بررسیهای مختلفی بوده است که سبب کم و زیاد شدن مطالب، تطبیق های گوناگون و مقایسه شدن متونهای مختلف گشته است.

منتهی چون جستجو و انتخاب در دریای کلمات امام کاری بس دشوار است، با مختصر لغزش نمی توان برچسب عدم تتبع را به سادگی چسباند. البته گذشت زمان

کمی از انسجام کار مورد نظر مؤلف کاسته است، هر چند بر عمق انتخابها افزوده باشد.

- احادیثی که از نهج البلاغه به شکل

تکراری آمده، بسیار کم و بدین جهت بوده

است که مؤلف در احادیث انتخابی، ترجیح

داده که اگر این چند حدیث آورده شود، از

نقص مطالب مورد مطالعه خوانندگان در

ارائه یک سری احادیث کاسته می شود.

- در ص ۴۸ نقد آمده است: تاکنون به

روی هم هفت کتاب مشتمل بر سخنان

پیشوایان معصوم اسلام(ع) به روش ابواب

نهج البلاغه سیدرضی فراهم آمده است.

برای توضیح باید گفت که در همان مصادر

نهج البلاغه سید عبدالزهره حسینی که مرجع

کلامشان هم هست به بیش از هفت کتاب به

همین روش اشاره شده است. برای آگاهی

بیشتر کتب زیر معرفی می گردد:

\* کتاب مصباح البلاغه در سه جلد از

مرحوم میرجهانی در کلمات مولای

مقیان(ع).

\* کتاب روائع مختاره از مرحوم سید

مصطفی آل اعتماد در کلمات امام

حسن(ع).

بنیادین، کلمه ای ناآشنا و دیرآشنا مانند

«توغّل» را آورده است. (ص ۱۴) این قبیل

جمله ها هم: «کاش این طور شتابناک بر سر

انبوه کاغذها نوشتن را

نمی نشست» (ص ۲۰) به نظر بنده چندان به

مذاق اهل ادب خوش نمی افتد.

در صفحه (۲۰) شماره های ۳ و ۴ و

۵ و ۶ منابع وضع روشنی ندارند. ارائه منابع

و مآخذ هم گرچه شیوه ای مرضیه و کاری

بحق و لازم است و احاطه نویسنده را بر

موضوع می رساند، اما امروزه ردیف کردن

شمار بسیاری از آنها بلای عجیبی شده و

گریبانگیر همه گردیده است و گاه پیش از

آنکه پایه و درجه مطالعه و اطلاعات و

امانت نویسنده را برساند، خبر از چیزهای

دیگر می دهد. از خداوند متعال توفیق همه

کسانی را که در راه اعتلای فرهنگ این مرز

و بوم دل می سوزانند آرزو مندیم. بمتّه و

کرمه.

غلامرضا زرین چیان



ذیلی بر مقاله از نهج البلاغه اول تا

نهج البلاغه دوم

با سلام و عرض ادب به

دست اندرکاران مجله آینه پژوهش،

خواهشمند است توضیحاتی را که بر نقد

ناقد محترم نهج البلاغه ثانی، آقای محمد

اسفندیاری آورده شده است در نشریه تان

مرقوم فرمایید. متأسفانه به علت مشغله و

مسافرتها مکرر، این کار به تأخیر افتاد.

در سال دوم، شماره اول، خرداد و

تیر ۱۳۷۰، شماره پیاپی ۷ مجله آینه

پژوهش، نقدی با عنوان «از نهج البلاغه

اول تا نهج البلاغه دوم» نگاشته شده که

نکاتی چند در پیرامون آن قابل توجه است.

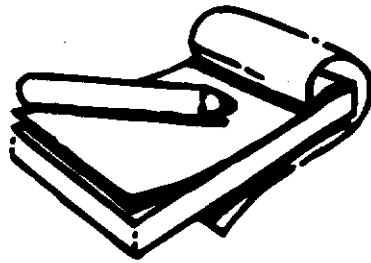
- ناقد اشاره به کم تبعی نموده است،

باید اشاره کرد این کتاب حاصل کار زیاد و



تطبیقی احادیث مختلف، نویسنده به نوعی اطمینان از انتساب حدیث به حضرتش در حکم منثور یا حکم منسوبة ابن ابی الحدید رسیده است. بعضی از بزرگان همین شیوه را به کار برده‌اند. به مائه شاهد و شاهد من معانی کلمات الامام علی (ع) فی شعر ابی الطیب المتنبی، طبع بنیاد نهج البلاغه مراجعه شود.

- در ص ۵۶ آمده است: در بخش حکمت ص ۳۲۸ حدیثی آمده که بخشی از آن چنین است: «وَمَنْ تَخَلَّقْ بِالْأَخْلَاقِ النَّفْسَانِيَّةِ فَقَدْ صَارَ مَوْجِداً بِمَا هُوَ إِنْسَانٌ، دُونَ أَنْ يَكُونَ بِمَا هُوَ حَيَوَانٌ وَدَخَلَ فِي الْبَابِ الْمَكَلِيِّ». اولاً معمول بودن این حدیث برای کسی که با تعبیرات ائمه معصومین (ع) آشنا باشد و شَمَّ حدیثی داشته باشد کاملاً آشکار است. اصطلاحات به کار رفته در حدیث مزبور نشانگر آن است که این حدیث پس از نهضت ترجمه و ورود فلسفه به جهان اسلام شناخته شده است. در جواب باید توضیح داده شود که: اولاً حدیث شریف در دو کتاب کَشْكَوْل شیخ بهائی و معرفت نفس استاد آملی (ج ۳، ص ۴۴۶ و ۴۷۲) آمده است. آیا این دو بزرگوار که در فنون مختلفه دست دارند، شَم روایی ندارند، همان گونه که ناقد شامه اش این رائحه را استشمام نکرده، دیگران هم احساس نکنند. و ثانیاً: این چنین شَمی بیشتر مطابق آراء بعضی مغرضین از ادبای اهل تسنن درباره پاره‌ای کلمات مقتبس از نهج البلاغه سیدرضی (ره) است. مانند کلام زیر که از امام علی (ع) آمده و آن را جزو کلام امام ندانستند: «اللَّهُ، أَيْنَ الْإِيْنِ، فَلَا يُقَالُ لَهُ إِيْنٌ، وَكَيْفَ الْكَيْفِ، فَلَا يُقَالُ لَهُ كَيْفٌ». جواب همین اعتراض را صدیق بزرگوار آقای حسینی در مصادر نهج البلاغه و اسانیده ص ۱۹۰ می گوید: اما استعمال الالفاظ الاصلاحیه التي عرفت فی



علوم الحکمه بعد تعریب کتب یونان و الفرس الادبیه و الحکمیة فاترک الجواب هنا الی العلامة الشیخ محمدجواد مغنیه فغیه کفایه قال حفظه الله: انَّ فی القرآن قضایا علمیه و عملیه و فلسفیه و تشریحیه لم تعرفها العرب.

علاوه بر این به مدارک نهج البلاغه و دفع الشبهات عنه تالیف مرحوم شیخ هادی کاشف الغطاء چاپ بیروت مراجعه و دقت شود.

- در ص ۵۶ در نقد آمده است: در نقل منابع کتاب از مستدرک نهج البلاغه مرحوم هادی کاشف الغطاء به گونه‌ای یاد شد، که در شان مؤلف فقید آن نیست، دو-سه بار به صورت کاشف الغطاء یاد شده که جای اعتراض نیست، اما در دیگر موارد، مکرراً از آن مرحوم با نام «هادی» یاد شده است و بس. آیا مؤلف خرده حسابی با نام «کاشف الغطاء» داشته ... در جواب باید اشاره کرد که: اولاً: «هادی» ذکر نشده، بلکه الهادی «مستدرک نهج البلاغه الهادی» ذکر شده است. ثانیاً: اگر ناقد به بعضی از کتب روایی مراجعه می نمود، از آوردن این چنین اشکالهایی چشم می پوشید. بعضی از بزرگان همین تعبیر مؤلف را آورده‌اند. مانند اینکه آقای حسینی در کتاب مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۰ می گوید: «قال شیخنا الهادی».

- سرانجام باید اشاره کرد که ناقد زحمتی کشیده‌اند و از این جهت قابل تشکر و امتنان است، ولی متأسفانه در مواردی،

هرگاه به درست یا غلط اشتباهی گرفته شده، دنباله آن را با کلمات غیر درخور تکمیل نموده است. نقد را برای خود نمی نویسند، برای دیگرانی که ناظرند می نویسند. حوزه نقد و تحقیق و علم نیازمند سعه صدر فراوان است. رشد علم و اندیشه هم به تمامی تحقیقات محققان وابسته است. نظرها مختلف و دیدة رضا بالاتر از اینهاست.

جعفر حائری



سردبیر محترم مجله آینه پژوهش

سلام علیکم

با آرزوی موفقیت برای کلیه دست اندرکاران آن نشریه پربار و با پوزش از تصدیق اوقات شریف، به عرض می رسانم که در صفحه ۱۲۰ نشریه شماره ۲۰ در بخش خبر درگذشت مرحوم دکتر عبدالهادی حائری دو اشتباه وجود دارد: ۱- تاریخ تولد وی را ۱۳۱۴ قید کرده‌اید؛ در حالی که به نوشته خود وی در صفحه ۱۱ کتاب «آن چه گذشت ...» تاریخ تولدش دقیقاً معلوم نیست، بلکه نامبرده آن را محتملاً حدود ۷-۸ سالی قبل از ۱۳۲۰ ش می داند؛ لذا درج قطعی آن که بعدها می توان مستند شرح حالنویسان قرار گیرد؛ صحیح نیست. ۲- نام آخرین کتاب آن مرحوم را «آنچه گذشت: پس از نیم قرن تکاپو» ذکر نموده‌اید، در حالی که نام صحیح آن: «آنچه گذشت ... نقشی از نیم قرن تکاپو» می باشد.

عزتتان مستدام

محمدرضا بندرچی



# مجازات مغلق نویسی

رسول جعفریان

روشن می‌شود که او مردی دیندار، و بر سر دینداری خود استوار بوده است. شاردن درباره اش می‌نویسد: او مردی فساد ناپذیر بود، به طوری که زیر بار هیچگونه توصیه، تحفه و هدیه و رشوه ایی نمی‌رفت؛<sup>۱</sup> شاردن از سختگیری او نسبت به اروپائیان سخن می‌گوید و از این زاویه او را مورد نکوهش قرار می‌دهد!<sup>۲</sup> اکنون مناسب است تا به نقل حکایت مزبور که شاردن آن را در منزل «ناظر کل» شنیده، بپردازیم:

در این مجلس ضمن نقل اخبار تازه دیگر، گفته شد که صدراعظم (شیخ علی خان) امروز صبح دستور داد پای یک نفر ملا را دوست ضربه چوب بزنند. تقصیر مشارالیه آن بوده است که عرایض افسران جزء توپخانه را چنان مغلق و پیچیده و قلنبه و سلبه و آمیخته با تعارفات بی حد و حصر نگاشته بوده است که فهم آن با هیچ رمل و اسطرلابی امکان پذیر نبوده است. ملای تیره بخت بعد از اینکه چنان کتک سخت نوش جان کرد، به حضور صدر اعظم احضار گردید، و چون قادر به حرکت نبود، توسط مامورین به خدمت صدر اعظم انتقال یافت. شیخ علی خان به مشارالیه چنین گفت: صدر اعظم کشور خیلی کارهای مهمتر دارد و وقت آن را ندارد که خویش را وقف کشف رمز تحریرات تو بنماید و مقصود عارض را از میان جملات پرتعارف و مبالغه آمیز درک کند. با یک انشای روشن و ساده عرایض مردم را بنویس و یا دیگر به هیچ وجه دور این قبیل کارها مگرد. در غیر این صورت دستور خواهم داد دستهایت را ببرند.<sup>۳</sup>

## پاورقی

۱. سیاحتنامه شاردن، ج ۳، ص ۱۰۳.

۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. همان، ص ۲۷۲-۲۷۳.

امروزه یکی از اصول مقبول در نگارش «ساده نویسی» و استفاده نکردن از کلمات و عبارات مغلق و ترکیبات غریب است. دلیل آن نیز این است که دانش، با ساده نویسی، براحتی در میان مردم نشر می‌یابد و فرهنگ جامعه رشد سریعتری می‌کند؛ در صورتی که مغلق نویسی، حوزه بهره‌گیری از متون مکتوب را دشوار کرده و در برخی از موارد، بیش از آنکه فهم مطلب سخت باشد، فهم عبارت سخت است.

یکی از مصادیق مهم مغلق نویسی در ادب فارسی، نشر اداری دوره صفوی و نیمه اول دوره قاجاری است. نثری که اگر امروزه در برابر تحصیلکرده‌های ما قرار دهند، با اینکه به زبان فارسی نوشته شده، فهمش دشوار و گاه ناممکن است. در حالی که برای تسریع در امور مردم، لازم است تا نشر اداری، ساده و بی اغلاق باشد تا مسؤول آن، راحت تر و سریعتر بتواند به کارهای دیگر خود برسد.

خاطره‌ای که در ادامه خواهد آمد، خاطره‌ای است پس شیرین از مغلق نویسی و تأثیر منفی آن در کار اداری کشور؛ پیش از نقل آن لازم است تا درباره‌ی ماخذ و طرف اصلی خاطره ذیل، توضیحی داده شود. حکایت زیر راشوالیه ژان شاردن فرانسوی (۱۶۴۳-۱۷۱۲م) در سیاحتنامه معروف خود آورده است. وی در دوره سلطنت شاه عباس دوم و شاه سلیمان در نیمه دوم قرن یازدهم هجری به ایران سفر کرد و گزارش تفصیلی خاطرات و تحقیقات خود را در مجموعه عظیم خود فراهم آورده است. این کتاب توسط آقای محمد عباسی ترجمه و توسط مؤسسه امیرکبیر به چاپ رسیده است. طرف اصلی این حکایت شیخ علی خان، صدراعظم شاه سلیمان، رجل سیاسی زیرک، متدین و متفکر دوره صفوی است. بیشترین آگاهیهای ارزشمند درباره وی، توسط خود شاردن به دست داده شده و از مجموع آنها